

احتمال دارد که خود یا اعقاب او این نقش را به علامت این فتح اختیار کرده و از آن به بعد یکی از نشانه‌های معروف ایران شده باشد.»

در پرچمهای دوره قاجاریه نخست شیر را به حال نشسته تصویر می‌کردند. ولی بعدها شیر ایستاده و خورشید را در حال طلوع در پشت آن نشان می‌دادند. شاعرگفتمی در عهد فتحعلیشاه می‌گوید:

«ایران کنام شیران، خورشید شاه ایران زانست شیروخورشید نقش درفش دارا!»

لشکریان تیمور

این عرب‌شاه می‌نویسد: «در لشکریان تیمور از همه گونه مردمان ترك، بت‌پرست، آتش‌پرست، مشرك، كافر، غیب‌گویی و افسولگر بسیار بودند. و مشركان بت‌های خود را همراه داشتند، گوشت حیوان مرده خون فرو ریخته می‌خوردند. و برای ایشان حیوان کشته و خفه شده یکسان بود. بعضی آنان فالگیر و پیش‌گویی بودند، برکتف‌گوسفند می‌نگریسته و بدانچه در آن می‌دیدند به احوال هر جایگاه و اقلیم از بیم و اسان و داد و بیداد خشکسالی و فراوانی، بیماری و سلامت و آنچه روی داده بود خبر می‌دادند... در لشکریان او هر کس را که سنگین دل‌تر و بدخوی‌تر و بی‌رحم‌تر و کافرتر و فرومایه‌تر بودی، گرامی‌تر داشته به پیشوایی برگزیدندی... در میان ایشان ادیبان و شاعران گزیده بودند. همچنین علما و کسانی که در دانشها بحث و تحقیق می‌کردند... از مذهب صوفیه سخن می‌گفتند و بعضی از آنان به صبر و بردباری و ایمان و پرهیزکاری به سر می‌بردند و بعضی دیگر... به راه گمراه‌ترین مردم می‌رفتند. و چون مسلمانی به چنگشان می‌افتاد... همان محقق یگانه و دانشمند فرزانه انواع ستمها به کار می‌برد... مانند گردهی قاضیان مسلمان که بر مال یتیمان دست برآورده آتش به دلها برمی‌افروزند و خود به هنگام وعظ و خطابه می‌گیرند و اشك فرد می‌ریزند... در لشکریان وی بسیاری از زنان بودند که با مردان جنگی برابری می‌کردند و به سخت‌ترین کشتارها دست می‌زدند. و اگر یکی از آنان را هنگام وضع حمل می‌رسید، از مرکب به زیر می‌آمد، همین که فارغ می‌شد، کودک خود را پیچیده به مرکب برمی‌شد و به دیگران می‌پیوست. و در لشکریان او مردمی بودند که در سفر به دنیا آمده و به سن رشد رسیده و ازدواج کرده و فرزند آورده و روی وطن ندیده بودند.»^۱

سیاست جنگی تیمور

تیمور قبل از عزیمت به ختای، بیم آن داشت که سربازانش از جهت توشه و مواد غذایی رنج برند. پس فرمان داد که مردم از شهری و ده‌لشین به کارکشت و کشاورزی و آبیاری و اصلاح زمین پردازند از حدود سمرقند تا اشبازه همه کارهای خرید و فروش و دیگر معاملات بگذاشتند... «مؤذن درسجد به (حی علی الفلاحه) بانگ برآورد، مردم را به قیام بدان برانگیخت که اگر به ترك نماز خود هم ناچارند، آن کار فرو نگذارند.»^۲

تیمور موفق شد از افراد ایل چغتایی برای خود سربازانی مطیع و وفادار تربیت نماید، و از همه مهم‌تر وی موفق گردید، مانند سربازان قداکار اسلام، افرادی تربیت کند که

۱. همان کتاب، ص ۱۱۹ به بعد.

۲. الخ بیگ و زمان او، پیشین، ص ۵۵ (نقل از عجایب‌المقدوره، ص ۳۲ به بعد).

۳. عجایب‌المقدوره، پیشین، ص ۲۲۹.

در راه انجام وظیفه و اجرای فرامین فرماندهان خود جان شیرین فدالماید... در گزارش کلاویخو، در چند مورد از موقعیت حساس افراد ایل چغتایی در دستگاه تیمور سخن رفته است. بنا به نوشته کلاویخو، چغتاییان اجازه داشتند که در نقاط حاصلخیز، گله‌چرانی نمایند و در زمینهای مستعد زراعت کنند. آنان به امپراطور دیناری مالیات نمی‌دادند، زیرا افراد ایل چغتایی نقش سربازان ذخیره تیمور را بازی می‌کردند. به محض اینکه از طرف وی احضار می‌شدند، به سرعت در اردو شرکت می‌کردند.

چغتاییان در موقع لشکر کشیها، زنان و فرزندان، حتی گوسفندان را به همراه خود می‌بردند. تیموریان برای تسمیه قبایل بسیار بزرگ، لغت ایل یا اولوس را به کار می‌بردند. لفظ تومن معنی ده هزار نفر را داشت. ترکان و مغولان از زمانهای قبل لفظ هزار را استعمال می‌کردند. لغت قشون به یک دسته کوچک از سربازان اطلاق می‌شد. در تاریخ روایتی موجود است که در مغولستان به یک عده سرباز هزار نفری «قشون» می‌گفتند، از نوشته بعضی مورخین برمی‌آید که در ماورالنهر به یک دسته سرباز که از پنج‌الی صد نفر تشکیل می‌شد، لفظ «قشون» اطلاق می‌نمودند. در زمان تیمور، فرماندهان، فرامین خود را کتباً صادر می‌کردند و آنرا امضا می‌نمودند، و این کار در زمان چنگیزخان معمول نبود.^۱

تیمور در جنگها تنها از روشهای جنگی مغولان پیروی نمی‌کرد، بلکه خود نیز تا کتیبه‌های نظامی جدیدی به کار می‌برد. تیمور به علت اختلاف شدیدی که بین اسرا و فرماندهان و جانشینان او وجود داشت، قبل از مرگ، نگران از هم‌پاشیدن امپراتوری عظیم خود بود. به همین علت قبل از مرگ دوبار شایعه مرگ خود را در بین سران منتشر کرد تا از عکس‌العملهای احتمالی آنان واقف گردد. به عقیده بارتلد سطح فکر تیمور به مراتب بالاتر و وسیعتر از چنگیزخان بود. چنگیز سردی بود که تمام پشتگرمی و امیدش به افراد زیر دست و به اسران قبیله بود. وی غنایم جنگی را بالسویه بین آنان قسمت می‌کرد... موقع خوشی و مسرت در میان آنان بود، و برنامه اصلی این خوشی و مسرت را سوار شدن بر اسب دشمنان مقهور و مغلوب و بوسیدن زنان آنان تشکیل می‌داد... تیمور برعکس چنگیز، برای هر کار جزئی ابتکار عمل بخصوص از خود نشان می‌داد. پادشاهی صاحب فکر و تدبیر بود. چنگیز تا پایان عمر غیر از زبان مغولی زبان دیگری بلد نبود. تیمور غیر از زبان ترکی، به زبان فارسی به خوبی حرف می‌زد. با علما باین زبان سخن می‌گفت. ابن خلدون و سایر مورخان، نبوغ و تیزهوشی تیمور و احاطه او را به اصول و فروع دین اسلام و تسلط او را در بازی شطرنج تأیید کرده‌اند.

غیر از روح انتقامجویی و شهوت کشورگشایی، بزرگترین محرک اسرا **هدف از لشکر کشیها** و سلاطین در تمام دوره‌ها، غارت کشورهای مورد هجوم بود.

بزدی در ظفرنامه می‌نویسد: «... چون قمرالدین بگریخت، لشکر منصور، ایل و اولوس او را غارت کرده بالجه و برده بسیار بازگشتند.»

سپاه شاه رعیت‌نواز خصم‌گداز به هر کجا که رود باغنیمت‌آید باز

همچنین در ظفرنامه ضمن توصیف مبارزات امیر تیمور با یوسف صوفی می نویسد: «... هر روز دوبار از نهیب جنگ و پیکار، زلزله در زمین و زمان می افتاد. غنیمت بسیار از دختران گلغذار و اسیران کارزار و اسبان راهوار و شتر و گوسفند بیرون از اندازه حصر و شمار بیابوردند. در این اثنا، یوسف صوفی، نوشته‌ای به حضرت صاحب قرانی فرستاد مشتمل بر آن که تا چند مردم از طرفین در عذاب باشند و به واسطه دو تن، چندین هزار مسلمانان عرضه تلف کنند و عالمی خراب گردد. وظیفه آن که ما هردو، قدم در میدان مردی نهاده»

توکل به لطف الهی کنیم بکوشیم و بخت آزمایی کنیم
امیر تیمور از این پیشنهاد استقبال می کند و بی درنگ لباس رزم بر تن کرده به جانب او می رود و پیغام می دهد: «بر حسب التماس تو آمده ایم، به قول خود وفا نمای و بیرون آی.» ولی یوسف صوفی از گفته پشیمان گشته، دم بر کشید. امیر تیمور بار دیگر او را به جنگ فراخواند و گفت: «هر که به قول خود وفا نکند، او را مرگ به از زندگی است.» ولی یوسف صوفی را محافظت جان از رعایت ناموس اولی نمود. بالاخره جنگ در گرفت و پس از سه ماه و شانزده روز، تیمور پیروز شد و یوسف صوفی از خوف و مرض درگذشت. سپس می نویسد: «عساکر منصور دست تسلط به نهب و غارت برگشادند و هر چه اسم مال بر آن افتد، از صامت و ناطق به باد تاراج بردادند.»

به قتل و به غارت بر آورده دست سرای سران جمله گردید پست
زن و کسود کانشان ببردند اسیر بکشند جمعی به شمشیر و تیر
... و تمام اشراف از دانشمندان و سوالی و حفاظ و اصناف پیشه کاران را خانه کوچ
به شهرکش فرستادند... سنه احدی و ثمانین و سبعمایه...»

همچنین در ظفرنامه در پایان محاصره و فتح سیستان می نویسد «... و هر چه در آن دیار بود، از خرف تا گوهر شاهوار و از نفایس اجناس تا سیخ در و دیوار به تاراج بر رفت و برق غارت بر بیش و کم ولایت گرفته، خشک و تر درهم سوخت.»

ز بیش و کم و نیک و بد، خوب و زشت
نه کس ماند و نه شهر و نه خواسته
رسید از برو بوم زابلستان
سر از خاک بردار و ایران ببین،
زمانه در آن بوم چیزی نهشت
از آن بوم و بر گرد برخاسته
سوی روح رستم پیاسی که: هان!
به کام دلیران توران زمین!

و این فتح ارجمند در شوال سنه خمس و ثمانین و سبعمایه اتفاق افتاد...»
در کتاب ظفرنامه از حمله‌هایی که سلحشوران برای فتح قلاع و گشودن حصارها به کار می بردند از قبیل «تقب زدن، ملجور ساختن و منجنیق افراختن» نیز سخن می گوید.
در جنگ امیر تیمور با پادشاه هند، نخست قوای تیمور شکست خورد. در مرحله دوم، تیمور قبل از آغاز جنگ مقداری علف خشک بردسته‌ای از جمازه‌ها قرار داد، و چون جنگ شروع شد علفها را آتش زد و به سوی دشمن تاخت. فیلها چون منظره آتش را دیدند، پای به فرار گذاشتند. جنگ با فیل در آن دوره معمول بود، و طرز جنگ این بود که تیغه‌های شمشیر را به عاج فیل می بستند و فیل در هر قدم ضربتی می زد، و ضرباتش متوجه کسی بود که در برابرش می ایستاد.

«... امر نمودم که چون ده نفر سپاهی اصیل کار کرده جمع آیند، سازمان قشون تیموری یکی از ایشان که به جوهر شجاعت و مردی مخصوص باشد، به صلاح و رضای آن نه نفر دیگر وی را برایشان امیر گردانند و او را اون باشی نام نهند. و چون ده یوزباشی جمع آمد، امیرزاده عاقل و اصیل بهادر مردانه را برایشان امیر گردانند و وی را مین باشی و امیر هزاره خطاب کنند. و اون باشیان را مختار کردم که اگر یکی از نایبان ایشان فوت شود یا فرار نماید، دیگری را به جای وی مقرر دارند. و همچنین یوزباشی، اون باشی را و مین باشی، یوزباشی را تعیین نماید. و کیفیت فوت یا فرار کردن دیگری را به عرض رسانند. و همچنین امر کردم... حکم مین باشی بر یوزباشی و حکم یوزباشی بر اون باشی و حکم اون باشی بر تاینیان جاری باشد، و اگر خلاف کنند به سزا رسانند.»^۱

«رسم بلوچان از قدیم و جدید این بوده و هست که جمازه سوار طرز جنگجویی بلوچان و پیاده هر اوقات در برابر لشکر بیگانه حاضر شوند. شمشیرها را کشیده و زن طلاق گویند و یک دفعه بر لشکر دشمن حمله آورند. و اعتقادشان این است که هر کس پشت بدان جنگ کند، زن به خانه اش حرام می شود. پس از آن که داخل جنود دشمن شدند، اگر طرف مقابل ثبات قدم و ورزیده بلوچان را دفع کردند، فوراً روی به گریز نهند و الا منصور و مظفر گردند...»^۲

شاعری ضمن توصیف جنگ سلطان سلیمان قانونی با کفار فرنگ، غنائیم جنگی از غنائیم جنگی آن دوران و مظالم و بیدادگریهای سپاهیان در آن عصر سخن می گوید:

... بر اعدای دین چون مظفر شدند	سپاه از غنیمت توانگر شدند
وزان پس به غارت نهادند روی	قتادند در شهر و بازار و کوی
گرفتند آن لشکر ارجمند	غنیمت نه چندان که گویند چند
ز زرینه آلات و سیمین ظروف	نه چندان که یابد بر او کس وقوف
ز گنج و زرو زیور و لعل و در	دل و دیده لشکری گشت پر
ز زربفت و دیبا و شیب و حریر	ز گمخا ^۳ و خسارا و مشک و عبیر
ز نقد و ز اجناس هرگونه چیز	که باشد به نزدیک مردم عزیز
غنیمت نه چندان که باید شمرد	سپه با بسی برده آنجا ببرد
ز زیبا غلامان حلقه به گوش	ز زیبا کنیزان زربفت پوش
رسید از غنیمت به هر انجمن	به خروار زر و جواهر ثمن
چو بر باد تاراج رفت آنچه بود	فکندند آتشی در آن قلعه رود ^۴

«تیمور هنگامی که می خواهد سرزمینی را غارت کند، دستور می دهد پرچم سپاه برافرازند، و تمام افرادش سرگرم تاراج آنجا و خاصه مردان و زنان ثروتمند می شوند و آنها را به انواع عقوبت، شکنجه

غار تگری تیمور
وسر بازان او

۱. تاریخ کرمان، پیشین، ص ۲۰۵. ۲. اسناد تاریخی عهد صفویه، پیشین، ص ۱۶۶.

۳. همان.

۴. نوعی پارچه.

می دهند تا فدیة بگیرند... اطفال کوچک و زنان را می گیرند و عده ای را می فروشند و عده ای دیگر را به عنوان برده به شهرهای خود گسیل می دارند. دیکران را در منتهای مدلت، عریان و پریشان به همراه می آورند... آنها فرقی بین مسلمان و مسیحی نمی نهند.»^۱

جوزافا باربارو، در سفرنامه خود از بعضی از افراد قوم ترك و تاتار

خریهادران

سخن می گوید که برای مال و جان خود ارزشی قایل نیستند، بلکه

بی پروا و نابخردانه به پیش می تازند و شمشیر می زنند. «از شمامی پرسم که، آخر؛ این حماقت نیست که مردی با چهار تن بجنگد؟ این دیوانگی نیست که کسی با خنجر به چنگ چند شمشیرزن برود؟...»^۲

جوزافا باربارو که در عهد اوزون حسن به ایران آمده بود، می نویسد:

سپاه اوزون حسن

«به فرمان شاه روزی به شمردن عده لشکریان و چهارپایان پرداختند

و سواران مسلح و غیر مسلح را در میدان جمع کردند. کسی که مأمور شمردن و تهیه آمار بود، بجای ثبت و ضبط، فقط فرماندهان هر قسمت را می خواند تا ببیند عده سپاهیان زیر دست او درست است یا خیر، من با «لوییا» به شمردن پرداختم و بجای هر پنجاه تن لویایی در جیب می نهادم. همین که عرض لشکر پایان یافت، عده سپاهیان و چهارپایان را چنین یافتیم: عده چادرها شش هزار، عده شتران سی هزار، عده استران پنج هزار، عده یابوها پنج هزار، عده خران دوهزار و عده اسبان بیست هزار.

قریب دو هزار از اسبان سواری با برگستوانهای آهنین و زره های زرین و سیمین بودند. بقیه اسبان با چرم پوشیده شده بودند. علاوه بر آنچه گفتم، استر نیکو دو هزار، چهارپایان کوچک بیست هزار، چهارپایان بزرگ دوهزار، یوزپلنگ شکاری جمعا صد تا، و شاهین ماده معمولی دویست تا، تازی سه هزار، و سگ شکاری یک هزار، باز پنجا تا. سپاهیان شمشیر برسیان پانزده هزار تن و غلامان و شبانان و پیکان و مانند ایشان همه شمشیر بسته دو هزار تن و کمانداران هزارتن؛ چنان که بتوان گفت بر روی هم در حدود بیست و پنج هزار تن سوار زبده و سه هزار پیاده نیزه ور، و کماندار و ده هزار زن از طبقه عالی و متوسط، پنج هزار زن خدمتکار و شش هزار کودک، پسر و دختر از دوازده ساله تا کمتر از شش ساله... در میان سواران، هزار تنی نیزه ور و پنج هزار تن سپردار، و در حدود دوهزار تن کماندار بودند. سپس از پیشه وران یعنی عده بسیاری از خیاطان و کفشدوزان و آهنگران و زیندوزان و تیرسازان یاد می کند که احتیاجات ارتش را تأمین می کردند. همچنین عده ای نان و گوشت و سیوه و شراب سپاهیان را تأمین می کردند.»^۳

در رساله ای که جلال الدین محمد دوانی یکی از شخصیت های دربار

عرض سپاه اوزون حسن

اوزون حسن نوشته، چنان که باید سازمان نظامی ایران در آن دوران توصیف نشده است، بلکه نویسنده بیشتر سعی کرده با عبارت پردازی، هنر ادبی خود را نشان

۱. بردسیهای تاریخی، سال ۸، ثر ۲، ص ۱۷۸.

۲. سفرنامه و فیزیان، پیشین، ص ۳۱.

۳. سفرنامه و فیزیان، پیشین، ص ۷۵، ۹۰، ۹۱.

دهد. آقای ایرج افشار، مصحح این کتاب، با استفاده از متن، ترتیب عرض سپاه را در آن دوره چنین آورده است:

«روز اول (۱) سادات، علماء، ائمه اسلام: (۲) خلفای کبیره و مرشدیه (مقصود متصوفه معتقد به ابن خفیف شیرازی مشهور به شیخ کبیره، و شیخ ابوالحسن کازرونی مشهور به شیخ مرشد می باشد). (۳) درویشان احمدی.

روز دوم (۱) ساغ، (جمعاً ۹۱۵۰ نفر، ۲۳۹۲ پوشن دار + ۳۷۵۲ ترکش بند + ۳۹۰۰ قلعچی) و اسامی ۶ نفر نویسنده. (۲) سول (جمعاً ۷۳۷۰ نفر، ۵۸۰۲ نفر نوکر + ۱۷۳۱ پوشن دار + ۱۷۱۸ قلعچی + باقی ترکش بند) اسامی ۷ نفر. (۳) منقلای (جمعاً ۵۶۶۲ نفر: ۳۹۴۶ نوکر + ۹۳۲ پوشن دار + ۳۰۱۴ ترکش بند + ۱۷۱۶ قلعچی) اسامی ۵ نفر. (۴) ایناقان و خواص (جمعاً ۶۷۱۴ نفر: دلبران جنگی ۳۷۱۶، از آن جمله ۵۸۳ پوشن پوش، ۲۹۲۸ ترکش بند و ۳۰۹۸ قلعچی... اسامی ۱۰ نفر ذکر شده است. (۵) ۱ - صدر عالیقدر مولانا علاءالدین بیهقی با صد نفر ترکش بند و صد نفر قلعچی.

۲ - بولانا کمال الدین عبدالرزاق طیب با پنجاه نفر ترکش بند قلعچی.

۳ - شاه عمادالدین سلمان (وزیر) با ۱۴۰ نفر ترکش بند و قلعچی.

۴ - خواجه کمال الدین علی (صاحب دیوان) با ۴۴ ترکش بند و ۵۸ قلعچی.

۵ - خواجه معزالدین محمد فصیح با ۶۸ ترکش بند و ۲۸ قلعچی.

۶ - شاه شرف الدین محمودخان با ۶۸ نفر و ۵۰ ترکش بند و ۱۸ قلعچی.

۷ - امیر علاءالدین مظهر با ۶۰ نفر و ۲۰ ترکش بند و ۴۰ قلعچی.

۸ - چلبی سیف الدین منتشا، داروغه کازرون با ۲۴ نفر، ۳۸ نفر پوشن پوش و

۴۰ ترکش بند و ۱۵۰ قلعچی.

۹ - امیر کمال الدین یحیی (از صواحب) با ۴۸ نفر، ۳۶ ترکش بند و ۲۲ قلعچی.

۱۰ - نویسندگان و اهل قلم ۳۶ نفر.

(۶) نوکران خاصه، جمعاً ۳۲۳ نفر:

۱ - یواش دار ۸۱۰ نفر، ۲ - ترکش بند، ۳ - یساوان ۱۸۸ نفر، ۴ - بکاولان ۲۴۴

نفر، ۵ - قوشچیان ۸۶ نفر، ۶ - پارسچیان ۲۶ نفر، ۷ - پیادگان ۳۸۸ نفر، ۸ -

عزبان ۱۸۴ نفر، ۹ - نقارهچیان ۵۰ نفر، ۱۰ - رکابداران ۳۴ نفر، ۱۱ - یامجیان ۳۷

نفر، ۱۲ - مشعله داران ۲۶ نفر، ۱۳ - فیوج (جمع فیج - پیک) ۲۸ نفر، ۱۴ - عمله

مطبخ همایون ۷۲ نفر، ۱۵ - فراشان ۱۱۰ نفر، ۱۶ - ملازمان طویله ۱۸۸ نفر، ۱۷ -

شبانان و شیربانان جمعاً ۴۶ نفر، ۱۸ - عمله کتبخانه همایون ۵۸ نفر، ۱۹ - اهل طرب

۹۸ نفر، ۲۰ - جارجیان و توقچیان ۵۶ نفر، ۲۱ - صناع ۸۶ نفر، ۲۲ - ایاغچیان ۲۶

نفر، ۲۳ - اسراء کرد ۳۴ نفر، ۲۴ - قایدان سول ۳۵ نفر، ۲۵ - مستحفظان قلاع و

شوارع ۴۹۴ نفر.

روز سوم: در این روز همه کسانی که یاد شدند در صحراء یاساک می کشند تا اوزون.

حسن از کنار آنان می گذرد و همگان شادمانی می کنند.»

ارتش ایران در عهد صفویان

همان‌طور که مینورسکی متذکر شده است، قوای نظامی شاه اسماعیل که به‌وسیله آن، الوند مراد آق قویونلو را شکست داد، اساس ایللیاتی و عشیرتی داشت، تقص این تشکیلات در جنگ چالدران هنگام مقایسه با سازمان جدید قشون عثمانی آشکار شد. پس از استقرار حکومت صفویه، طوایف شاهسون برای احراز مقامات مهم مملکتی به‌رقابت برخاستند و گاه کار آنها به ضرب و جرح می‌کشید، و این کارها به زیان حکومت مرکزی بود. شاه طهماسب با اخراج و پراکنده کردن طوایف خودسر، سعی کرد به این وضع خاتمه دهد. ولی اصلاحات اساسی، در عهد شاه‌عباس صورت گرفت. وی از تعداد قشون ایللیاتی و عشیره‌ای کاست و بجای آنان سپاهیان مجهز به سلاحهای جدید که کاملاً متکی به حکومت مرکزی بودند، به خدمت گرفت. این قشون جدید مانند ینی‌چریهای عثمانی از جدیدالاسلامان (گرجیها و ارمنه) تشکیل یافته بود. پودچاس می‌نویسد ایرانیان فنون جنگی را از شرفی فراگرفتند و حالیه پانصد قبضه توپ برنجی و شصت هزار تفنگچی در اختیار دارند. کسانی که باشمشیر ترکان را بیم می‌دادند، اکنون با ضربات سخت‌تر سلاح آتشین که بسی هولناکتر است بادشمن روبرو می‌شوند.

مدارك تاریخی نشان می‌دهد که سلاح آتشین سالها پیش از شاه عباس به ایران آمده بود و اصلاحات شاه عباس منحصر به ایجاد سپاه مخصوصی از طبقات کاملاً جدید بود. این کار خطیر و عظیم معلول تحولات اجتماعی و سیاسی ایران بود، و به دشواری توان پذیرفت که از تلقینات تصادفی و اتفاقی خارج سرچشمه‌گرفته باشد. در دوره شاه‌عباس همچنان افراد دایمی سوار، که حکام در محل نگاه می‌داشتند و قورچیان، یعنی بازماندگان سواران عشیره‌ای و ایللیاتی که بر تبر و شمشیر و خنجر مسلح بودند، به حیات خود ادامه می‌دادند. شاه‌عباس علاوه بر اینها قشون جدیدی مرکب از تفنگچی یا پیاده نظام را کب مجهز به تفنگهای کوتاه و شمشیر و خنجر، از میان کشاورزان برگزیده در حدود دوازده هزار تن بودند.

غیر از آنچه گفتیم، قوللرها، و غلامان خاصه که از میان مردم بومی کشورهای شمالی برگزیده می‌شدند، به کلیه سلاحهایی که قورچیان در اختیار داشتند مجهز بودند، و تعداد آنها در حدود پانزده هزارتن بود. علاوه بر اینها در حدود ده دوازده هزار توپچی در اختیار قشون ایران بود... طبق اظهار شاردن، «جمع کل افراد یانقرات قشون شاه عباس اول پس از مرگ، صدویست هزار نفر بود، ولی از دوره شاه عباس ثانی نابسامانی در کار قشون راه یافت...»^۱

دالساندری درباره ارتش ایران در عهد شاه طهماسب چنین می‌نویسد: «... سربازان ایرانی مردان بلند قامت و دلیر و نیرومندی هستند، باعضلاتی ورزیده، بسیار جنگاور که معمولاً در میدان نبرد شمشیر و نیزه و تفنگ به کار می‌برند. سلاحهای ایشان به مراتب بهتر و عالیتر از سلاحهای هر ملت دیگری ساخته شده است... در حال تیراندازی از تیر و کمان یا شمشیر خود نیز می‌توانند استفاده کنند...» از نوشته‌های دالساندری پیداست که «پیش از آمدن

برادران شری و تهیه توپ و تفنگ و ایجاد صنف توپخانه، هنگی از تفنگداران ایرانی در تیراندازی با سلاح آتشین مهارت داشتند... ظاهراً کارشناسان پرتغالی درمجهز کردن ارتش ایران به سلاحهای آتشین پیشقدم بودند تا از این راه به درخواست پاپ اعظم، ایران را در مقابل حکومت عثمانی مجهز سازند. و از طرف دیگر بنیان نفوذ اقتصادی خود را در جزیره هرمز و منطقه خلیج فارس استحکام بخشند. به قول کروینسکی، در جنگی که بین سلطان سلیمان و شاه طهماسب در گرفت، به کمک پرتغالیان شکست سختی به ترکان وارد آمد، و این جنگ به سال ۱۵۴۹ میلادی اتفاق افتاد. در جنگهایی که بین شاه طهماسب و عثمانیها درمی گرفت، غالباً تاکتیک ایران در برابر عثمانیها عبارت بود، از زمین سوزی و هجومهای برق آسا و کوتاه مدت. فرار سلطان بایزید با سواره نظام خود به ایران، سبب گردید که این اسبان اصیل عربی در سراسر ایران پراکنده شوند، و نسل جدیدی از اسب ایرانی پدید آمد که در اصلت کم نظیر بود. با این که سربازان ایرانی از جهت شجاعت و سلاح دست کمی از ترکها نداشتند، به علت پستی و فرومایگی و سبک مغزی شاه طهماسب، گاه برای نجات از گرسنگی، فرار را برقرار ترجیح می دادند و به خدمت تاتارها درمی آمدند. بطوری که در احسن التواریخ حسن روملو آمده است: «... لشکریان شاه طهماسب چنان فرمانبردار و وفادار بودند که بی چیره و مواجب چهارده ساله، هنوز فرمان وی را به دغبت کردن می نهادند.»^۱

اما نویسنده گمنام ونیزی بدون این که ره مدافعه و تملق پیش گیرد، وضع ارتش ایران را در آخرین سالهای پادشاهی طهماسب چنین توصیف می کند: «وی به هیچ سردار یا سلطانی از سلاطین خود اعتماد نداشت و به اندرز هیچ کس وقعی نمی نهاد، مردی بسیار فرومایه بود، زیرا در پی اندوختن زر و انباشتن خزانه شاهی، جامه های خود را به فروش می گذاشت، از دادن مواجبی که برای لشکریان خویش مقرر کرده بود، ابا می ورزید. چنان که به همین سبب بیش از پانزده هزار نفر از ایشان، ایران را ترک گفته به خدمت تاتارها در آمدند و گروهی دیگر طوق بندگی سلطان هند را گردن نهادند تا فرمانبردار چنین شهریار ستمگری نباشند...»^۲

در میان سلاطین ایران کمتر پادشاهی چون شاه عباس در سفر و حضر، ساده زندگی می کرد. «وی مانند یک نفر سرباز عادی و تهیه دست لباس می پوشید و یک جفت گیوه به پا داشت که هنگام سخن گفتن با ماکراراً به آن اشاره می کرد... مثل سایر سربازان حاضر بود با لقمه نان جوینی بسازد و در چادری سر بر زمین نهاده بخسبد.»^۳

کسارت رایت، درباره سربازان شاه عباس می نویسد: «و اما سربازان وی اکثراً افرادی هستند به غایت دلیر و اصیل و از هر حیث به مراتب برتر از لشکریان عثمانی... ارتش ایران از لحاظ نفرات توپخانه و سایر ادوات جنگی به پایهای رسیده است که قدرت دارد بر عثمانی ضربات جانکاهی وارد کند. بعلاوه لشکریان، مطیع شاهند...»^۴

۱. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، پیشین، ص ۲۱۴ به بعد (به اختصار).

۲. همان، ص ۲۲۰ به بعد.

۳. همان، ص ۳۰۵.

۴. همان، ص ۳۰۶.

شوند املاکشان در آذربایجان به ایشان می‌برده خواهد شد و اگر در ملک سربازان درآیند دو برابر مرسوم علفه‌ای که از عثمانیها می‌گرفتند خواهند گرفت و اگر نخواهند می‌توانند که با اسوال خود به عثمانی بروند، مدافعان نخست از قبول پیشنهادات خودداری کردند ولی سرانجام چون مقاومت را بیحاصل دیدند تسلیم شدند و شاه عباس به کلیه تعهدات خود عمل کرد.»^۱

«ظهور دولت آق‌قویونلو به وسیله اوزون حسن (۸۸۲-۸۷۸۲ هـ) اهمیت خاصی در تاریخ ایران و آسیای غربی داشته است... شاید بتوانیم قسمتی از نظام اداری و نظامی صفویان را بر اساس سنتهای اداری و نظامی آق‌قویونلوها به حساب آوریم. اگر چه از جمیع جهات چنین نباشد. در سال ۸۸۱ هجری به هنگامی که اوزون حسن در نبرد گرجستان شرکت جسته بود، پسرش سلطان خلیل که حکمران ایالت پارس بود، مراسم سان و رژه‌ای از سپاهیان و نظامیان تحت فرمان خود به عمل آورد.» بطوری که جلال‌الدین دوانی در رساله خود بیان کرده است، «مراسم سان سه روز به طول می‌انجامد. در روز نخست رجال کشوری و روحانیان یا لباس رسمی در صحرای مجاور بند اسپر گرد می‌آیند و به ترتیب، علما و ائمه و قراء و مؤذنان و علمداران و نقاره‌چیان و درویشان از برابر سلطان می‌گذرند.» در روز دوم، عرض سپاهیان آغاز گردید، و جناح چپ و راست و قلب سپاه به سرکردگی اسراء و شاهزادگان به ترتیب از برابر سلطان گذشتند:

«مراسم سان و رژه سپاهیان سلطان خلیل در فارس از بسیاری جهات مانند سان سپاهیان در برابر اوزون حسن بزرگترین شهریار سلسله آق‌قویونلوست، در جریان این تظاهرات نیز (۱) ساغ (۲) سول و در مرحله سوم متقلاً با واحدهای تابع خود یعنی پوشن‌دار، ترکش‌بند و قلعچی از برابر حکمران فارس عبور کردند:

(۴) ایناقان و خواص: جمعاً ۶۷۱۴ نفر، شامل ۳۷۱۶ نفر دلیران جنگی از آن جمله ۵۸۳ پوشن‌پوش و ۲۹۲۸ ترکش‌بند، به اتفاق ۱۰ شخصیت درباری.

(۵) روحانیان و علما، به همراهی ۱۰۷۸ ترکش‌بند و قلعچی و پوشن‌پوش و ۳۶۰ نثر نویسندگان و اهل قلم.

(۶) نوکران خاصه: جمعاً ۳۲۳ نفر، شامل ۸۱۰ پوشن‌دار و ۱۶۰ ترکش‌بند و ۱۸۸ نفر یساول و ۲۴۴ نفر بکاولان و ۸۶ نفر قوشچی و ۲۶ نفر پارسچی و ۳۸۸ نفر پیاده و ۱۸۴ نفر غزبان و ۵۰ نفر نقاره‌چی و ۳۴ نفر رکابدار و ۳۷ نفر یاسچی و ۲۶ نفر مشعل‌دار و ۲۶ نفر نیوج و ۷۲ عمده مطبخ و ۱۱۰ فراش و ۱۸۸ ملازمان طویله و ۴۶ نفر شبان و شیربان و ۵۸ نفر عمده کتبخانه همایون و ۹۸ نفر اهل طرب و ۵۶ نفر جارچی و توقچی و ۸۶ نفر صنایع و ۳۶ اییاجچی و ۳۴ نفر از اسراء کرد و ۳۵۰ نفر قایدان سول و ۴۹۴ نفر مستحفظ قلاع و شوارع.

در روز سوم همه کسانی که نام بردیم، در صحرای نزدیک بندامیر دایره واریستاده‌اند و سلطان خلیل از آنان سان دید. بطوری که از رساله دوانی برمی‌آید، در این سان اول شاهزادگان و اسرای لشکری و کشوری قرار داشتند، دوم امرا که بعضی را امیر اعظم و بعضی دیگر را امیر می‌خواندند، سوم توأچیان یا افسران ستاد مرکزی که مسئول نظم امور بودند، چهارم افراد سپاهی که برپوشن‌پوش و ترکش‌بند و قلفچی تقسیم‌گردیده‌اند. پنجم ایناقان یا مصاحبان شاهزادگان و نوکران خاصه یا گارد اختصاصی، ششم غیرنظامیان شامل صدر یا روحانی بزرگ و وزیر که احتمالاً تمام امور مدنی و ایالتی را اداره می‌کرد.

صاحب‌دیوان که مسئول مالیاتها بود و عنوان خواجه، داشته‌است، طبیب شاهزادگان که عنوان مولانا داشته و نام وی بعد از صدر ذکر شده است.

مهردار که جزو ملازمان نزدیک بوده است.
یساول و بکاول که اولی شغلش پرده‌داری و حاجبی و دومی چاشتی‌گیر یا چشند، بود. و بقیه مشاغل، مانند عمله طرب و منشیان و خدمتکاران و شبانان و شیربانان که تعدادشان با مقام و منصب حاکم فرق می‌کرده است.^۱

شاه‌طهماسب به‌جهت سیاسی و برای نشان دادن قدرت نظامی خویش به دشمنان، در بهار سال ۹۳۶ هجری در نزدیکی هرات از سپاهیان شاهی سان دید. بطوری که از گزارش قاضی احمد برمی‌آید،

عرض سپاه
شاه طهماسب

« کیفیت عرض سپاه شاه طهماسب چنین خلاصه می‌شود:

- ۱) شاه طهماسب و خاصگان درگاه در جایگاه عرض قرار می‌گیرند و توأچیان آمادگی سپاه را به‌عرض می‌رسانند.
- ۲) القاس میرزا برادر پادشاه با چهار هزار سوار از برابر شاه عبور می‌کند.
- ۳) بهرام میرزا برادر دیگر شاه با سه هزار سوار عبور می‌کند.
- ۴) اسرای تکلو با پانزده هزار سوار پس از عبور در میمنه قرار می‌گیرند.
- ۵) اسرای استاجلو چون عبدالله‌خان و دیگران با شانزده هزار سوار در میسره قرار می‌گیرند.

۶) اسرای افشار که در رأس آنها احمد سلطان بود با سه هزار سوار قرار داشت، یکی بعد از دیگری از برابر شاه می‌گذرند.

۷) اسرای شاملو مجموعاً با نه هزار و صد و پنجاه سوار.
۸) اسرای ذوالقدر با هشت هزار سوار.

۹) اسرای قاجار با سواران خود در صف قرار می‌گیرند.

۱۰) دیگر طوایف از قبیل اسرای چینی، ترکمان و غیره با پانزده هزار سوار.

۱۱) فرقه سادات و نقباء علما و فضلا و مشایخ و قضات و خدام مشاهد مقدسه چهار هزار نفر.

۱۲) اختصاصاً خواجه مظفر با هزار کماندار جرجانی و مازندرانی.

۱۳) امیرزاده‌های مازندران با دو هزار سوار.

۱۴) خواجه ترشیزی با هزار کماندار.

۱۵) تبرایان با چهارصد نفر.

۱۶) وزراء و مستوفیان و منشیان و محاسبان و اهل قلم هزار و هفتصد نفر.

۱۷) عمله بیوتات سه هزار و هشتصد نفر.

۱۸) قورجیان خاصه بدرهبری اوراق بیگ با پنج هزار زبده.

۱۹) عرض سپاه در تمام شب ادامه می‌یابد و پادشاه صبح روز بعد به میدان عرض می‌رود و هر دسته در محل مناسب به صورت دایره در اطراف شاه مستقر می‌شوند و شاه از برابر آنها می‌گذرد، و حاضران سه بار فریاد الله الله می‌کشند که در مرتبه سوم با شلیک هزاران تفنگ و صدها توپ و صدای تقاره و طبل همراه است.

کیفیت عرض سپاه اوزون حسن با عرض سپاه شاه طهماسب از بسیاری جهات یکسان و همانند است و هر دو پادشاه می‌خواستند با این عمل قدرت و توانایی خود را به رخ دشمنان بکشند و آنان را از مقابله با سپاه خود برحذر دارند.^۱

پیترودولواوله که یک نفر کاتولیک متعصب و دشمن بی‌امان عثمانیها بود، به قصد مبارزه با ترکها و همکاری با شاه‌عباس، از ایتالیا به ایران می‌آید، وی که از نزدیک ناظر کارهای شاه‌عباس

سربازان ایران در عهد شاه‌عباس

و سران سپاه ایران بود، در مورد ارتش ایران چنین می‌نویسد: «... گرچه طبق محاسبه‌ای که انجام داده‌ام قوای ایران باید به هفتاد الی هشتاد هزار نفر برسد، ولی به دلایل سابق الذکر امروز بیش از چهل هزار نفر قادر به شرکت در جنگ نیستند. البته باید گفت که شاه بطور مداوم صد هزار سرباز سوار نظام را سواجب می‌دهد، ولی سی هزار نفر آنان مأمور حفاظت از سرحدات هستند و هیچ وقت از محل‌های خود دور نمی‌شوند. بقیه قاعدتاً باید هفتاد و پنج هزار نفر شوند. ولی همان‌طور که گفتیم، امروز تعداد سربازان به این رقم نمی‌رسد، مضافاً به این که عده زیادی از آنان با تمام دستوره‌های اکید و سخت‌گیرانه‌ای که وجود دارد، از خانه‌های خود بیرون نمی‌آیند و به جنگ نمی‌روند، البته می‌دانم در خارج چنین شایع است که قوای ایران را صدها هزار سرباز تشکیل می‌دهند، ولی باید توجه داشت که غیر از سربازان معمولی، کسان دیگری را هم باید جزو افراد قشون ذکر کرد که نامشان ثبت نشده است. مثلاً یکی از توانگران و بزرگان سکن است پنجاه نفر یا صد نفر از افراد خود را برای جنگ بیاورد. در حالی که در دفاتر قشون فقط اسم او به تنهایی به ثبت می‌رسد و بقیه افراد سواجیشان را از شخص او دریافت می‌کنند. از این گذشته، عده زیادی فروشنده و سوداگر و استاد کار و خدسه و ساربان و غیره که البته همه آنان مسلح هستند، با قشون حرکت می‌کنند. بعلاوه تعداد زنان را نیز نباید از نظر دور داشت، زیرا همان‌طور که گزنفون می‌گوید، عادت ایرانیان است که زنها را نیز با خود به جنگ ببرند، و در حقیقت تمام افراد خانواده با هم حرکت می‌کنند

۱. احسان اشراف‌سی «عرض سپاه شاه‌طهماسب و مقایسه آن با عرض سپاه اردون حسن»، مجله پردیسهای

و به این ترتیب می‌توان گفت، تعداد تمام کسانی که به‌جنگ می‌روند به دوست سیصد هزار نفر بالغ می‌شود.»

سپس پیتر و می‌نویسد: «هنگام راه‌پیمایی قشون، از طبل و شیپور خبری نیست... رویه‌رفته قشون، بیشتر به یک اجتماع مذهبی شباهت داشت تا به اردوی نظامی. انضباط شدید چنان برقرار بود که قوا از هرجا می‌گذشت کاملاً به‌فقع سکنه محل تمام می‌شد و هرچه سربازان می‌خریدند، پولش را فوراً می‌پرداختند، به‌نحوی که اردو زدن قشون در یک محل، برای مردم آنجا واقعاً مفید بود. و من به این مناسبت یاد عبور سربازان خودمان اقدام که در سراسر خود از مال دوست و دشمن چیزی باقی نمی‌گذارند. سکنه محلی همه از ترس ظلم و ستم آنها فرار اختیار می‌کنند. در اینجا برعکس، وقتی قشون از محلی عبور می‌کند، فروشنده‌های دوره‌گرد از تمام اطراف و جوانب به‌مسیر آنان هجوم می‌آورند تا به سربازان اشیاء مختلف و آذوقه بفروشند، و حتی در دشت و صحرا نیز فروشندگان بساط خود را پهن می‌کنند، به‌نحوی که همیشه و همه‌جا آذوقه انسان و حیوان تأمین است. و علاوه بر آن، همه نوع میوه و تره‌بار و تنقلات نیز در بساط فروشندگان پیدا می‌شود تا افراد در موقع سواری بخورند. تا کسی از این تنقلات نخورد و وقتی به چشمه خنکی رسید آب آن را نیاشامد، به کیفیت و لذت این طرز خوردن و نوشیدن، آنطور که من پی برده‌ام، ممکن نیست پی برد. دهاتی‌ها آنقدر از این وضع بهره‌مند می‌شوند که تمام سال آذوقه خود را برای ایام عبور اردو، انبار می‌کنند. زیرا برای فروش آنها فرصتی مناسب‌تر از این نیست... در مورد مواجب، باید بگویم که هیچ یک از سربازان نباید در سال مبلغی کمتر از پنج تومان که معادل با پنجاه سکه است دریافت دارند. و با این پول، یک سرباز با اسبش بخوبی می‌تواند زندگی کند. فرماندهان و صاحب‌منصبان قشون، البته وضعیتشان خیلی بهتر است و به نسبت درجه و مقام خود، حقوق مکفی دریافت می‌دارند و افراد برجسته‌ای نیز هستند که حقوق سالانه آنها بین دوست تا سیصد تومان است، اینها در حقیقت همان کسانی هستند که قبلاً ذکر کردم و گفتم باعده زیادی از قوای خود به اردوگاه می‌آیند. ولی در دفاتر قشون فقط نام یک نفر، یعنی خود آنها به ثبت می‌رسد...» پیتر و در جای دیگر می‌نویسد: «در ده «گیوی» دسته‌ای از سپاهیان اردو، شاید بدون قصد و توجه در کنار مزرعه‌ای چادرها را برافراشته و اسبان و شتران را بدون جلب موافقت صاحبان مزرعه به چرا رها کرده بودند. و چون مردم شکایت کردند، شاه دستور داد عده‌ای به محل رفتند و با شمشیر تمام چادرها را پاره کردند و حتی چادر رامشگران و نوازندگان مخصوص شاه نیز که در آن محل بود، از این آسیب مصون نماند. مقصران را به زندان انداختند. وزیر فریدون خان که از حکمرانان بنام بود، در جمع گناهکاران توقیف شد و به فرمان شاه تیری از دماغش گذراندند و بر اسب برهنه‌ای نشاندند و چندین بار بدن صورت هولناک در میان اردو گردانیدند. شاه باتوسل به این روشهای سخت، همه را وادار به اطاعت و انضباط می‌کند.»

پیتر و در جای دیگر می‌گوید: «سپاه ایران در موقع جنگ هیچ گونه آرایش جنگی ندارد. فقط شاه با سپهسالار لشکر، محلها را معین می‌کنند و مسئولیت قسمتها به رؤسا وگذار می‌شود

که منطقت خود را حفظ کنند. ولی افراد منظم نیستند. یعنی تفنگداران و نیزه‌داران و تیراندازان، همه با هم مخلوط هستند، و بدنحوی که موقع جنگ یکی با تفنگ می‌جنگد، دیگری با نیزه و یکی با تیر و کمان، و خلاصه هر کس با سلاح خود بطور درهم‌و‌پردهم به جنگ ادامه می‌دهد.»^۱

شاه عباس ضمن گفتگو با پیترو دل‌واله گفت: «شاه اسپانی روح سلحشوری ندارد و سرباز نیست! درحالی که او باید خود پیشاپیش سپاه، اسب بتازد و فقط در این صورت است که در کارهای خود

نظریات نظامی و سیاسی شاه عباس

توفیق خواهد یافت! و اصولاً هیچ پادشاهی نباید کاملاً به وزیران و سرداران و امراء خود متکی شود و شاهی که امور سلطنت و کشورداری را بر این‌گونه اشخاص واگذارد، بدبخت خواهد شد! زیرا این‌گونه مردم بیشتر در اندیشه منافع خویش و گردآوری مال و تحصیل قدرت هستند، و چون راحتی خود را می‌خواهند، برای پیشرفت کار و فتح سرزمینهای تازه از خود اشتیاقی نشان نمی‌دهند... به همین سبب من همه کارهای مملکت را «به سبیل و اراده و مسئولیت شخص خود» انجام می‌دهم و حاضریم یا جان خود را فدا کنم و یا بردشمنان خویش قایق آیم و ایشان را به «اطاعت از اواسر خود» وادار کنم...»^۲

در نامه‌ای که شاه عباس در پاسخ نامه عبدالؤمن خان از بک نوشته

شاه عباس پیشنهاد جنگ تن‌به‌تن می‌کند

بود، وی را از فکر تصرف خراسان بر حذر می‌دارد، و در پایان برای جلوگیری از خونریزی، وی را به جنگ تن‌به‌تن فرامی‌خواند، اینک سطری چند از نامه شاه عباس را که به‌خاسته حاتم‌بیک اردوبادی تنظیم و ارسال شده است، ذیلاً نقل می‌کنیم:

«و چون منازعه سلطنت و جهانداری فی‌مابین نواب همایون ما و آن نقاوه دودمان خوانین است و لشکر و عساکر طرفین‌گوينده کلمه طیبه لاله‌الله، محمداً رسول‌الله‌اند، اولی، آنست که در روز جنگ که صفها راست شود، نواب همایون ما از صف لشکر خود به میان معرکه درآمده، بایکدیگر طریقه و تیرد فرماییم تا خدای تبارک و تعالی به هر کس نصرت داده باشد، غالب‌گشته... و چندین هزار نفس از بندگان خدا و مسلمانان درسیانه ضایع نشود و وبال خون ایشان در گردن ما و ایشان نبوده باشد.

بیا تا نبرد دلیران کنیم
ببینیم کز ما بلندی کراست
درین رزمگه جنگ شیران کنیم
درین کار فیروزبندی کراست
عبدالؤمن خان پس از وصول این نامه، در پاسخ با ذکر این مصراع که «بال علی هر که در افتاد، بر افتاد، از در صلح و آشتی درآمد.»^۳

تاورینه در سفرنامه خود می‌نویسد که شاه‌عباس برای آن که تشون عثمانی که به طرف ایران می‌تاخت در راه آذوقه به دست نیاورد و از گرسنگی تلف شود، فرمان داد تمام آبادیهای میان ایروان و

سیاست خشن جنگی شاه عباس

۱. همان، ص ۴۶۰.

۲. همان، ص ۲۴۸.

۳. اسناد تاریخی دوره صفویه، ۱۰۱۰ هجری، ص ۲۵۵.

تبریز را خراب کنند... بنابراین تمام سکنه جلفا و توابع را از زن و مرد، کوچک و بزرگ، پیر و جوان کوچ داد، و در نقاط مختلف سلکت برای آنها محلی تعیین نمود. بیست و هفت هزار خانوار ارمنه را به گیلان، سلکت ابریشم فرستاد که به واسطه عدم مساعدت هوا با مزاج آنها، تلف شدند، و عده زیادی از آنها را به اصفهان گسیل داشت و آنان را به تجارت واداشت، و ابریشمهای خود را به وسیله آنان به بازارهای جهانی می فرستاد و در مراجعت، قیمت آنها می پرداختند. شاه عباس به ارمنه اجازه داد که رئیس و قاضی را از میان خود برگزینند و تابع قوانین و محاکمات ایران نباشند.

دفاع از کشور و لزوم مداخله مردم
 پیتر و ضمن گفتگوهای مختلف با شاه عباس در پیرامون دفاع از کشور گفت: «ما (یعنی مردم ایتالیا) از ترکها هیچ گونه هراسی نداریم... هر چند ما آن قدر نیرو نداریم که به خارج گسیل داریم، ولی برای حفظ و حراست سرزمین خودمان عده سربازان ما از شماره خارج است، زیرا در صورت بروز چنین واقعه ای همه، سرباز محسوب می شوند و پول دار و بی پول همه اسلحه برمی دارند و برای دفاع از خانه و زن و فرزند خود می جنگند. به این مناسبت وضع مدافعان غیر نظامی جواسع غربی را که در شرق زمین مشابه آن وجود ندارد، تشریح کردم. زیرا در شرق، گذشته از سربازان حقوق بگیر، بقیه مردم به امور جنگی کاری ندارند و شاید اصلا نمی دانند اسلحه چیست. گفتم نزد ما کافی است زنگ ها به صدا درآید، تا بلافاصله هزاران نفر مرد مسلح و آشنا به قوانین و قواعد جنگی در هر کجا لازم باشد گرد آیند...»^۱

رفتار شاه عباس با اسرای ترک
 پیتر و در مکتوب چهارم خود می نویسد: «شاه عباس همین که چشمش به اسیران ترك افتاد، طبق عادت خود به مهربانی گفت: «قارداش لری یا خشی ساخلا». یعنی این برادران را آسوده بسازید، بیچاره اسرا از شنیدن این سخنان خوشحال شدند و چون دست آنها را باز کردند، گمان بردند که به زودی آزاد خواهند شد و با تعظیم و تکریم و دعاگویی از برابر شاه گذشتند. ولی هنوز صد قدم دور نشده بودند که صدای شمشیرهای آخته را از پشت سر خود شنیدند و گردن جملگی زده شد... شاه با همه اسرای ترك همین رفتار را می کند.»^۲

سلاحهای جنگی
 «ایرانیان سلاحهای مختلفی در جنگ به کار می برند که عبارتند از تیرو کمان، شمشیر، توپ و تفنگ، و در بعضی از جنگها از خمپاره نیز استفاده می شود. پیاده نظام ایران زیاد مهم نیست و قشون واقعی ایران عبارت از سوار نظام است. سپاه ایران تشکیلات منظم دارد. هنگام نیاز در ظرف یک شبانه روز در حدود صد و پنجاه هزار سپاهی گرد می آیند. ولی این سپاهیان تاکتیک جنگی مهمی بلد نیستند و نظم و ترتیب در جنگ ندارند، نیروی دریایی ایران هیچ است و اصولا اطلاعی از نظام دریایی ندارند، حتی یک کشتی کوچک چوبی نیز به نام نیروی دریایی تهیه نکرده اند.»^۳

۱. همان، ص ۲۵۴.

۲. همان، ص ۲۰۱.

۳. سفرنامه کاردی، پیشون، ص ۱۵۶.

ارزش در عہد
شاہ سلیمان

کمپفر کہ در عہد شاہ سلیمان بہ ایران آسہ است در مورد چگونگی
قوای نظامی ایران می نویسد: «در سپاہ ایران بہ ترتیب و انضباط
توجہی نمی شود. لباس نظامیان متحدالشکل نیست، اسلحہ ایرانیان
عبارتست از نیزہ، تفنگ، کمان و شمشیرهای منحنی، توپ و زنبورک. رنگ لباسها یکسان
نیست، ہر کس بہ دلخواہ خود لباس می پوشد. یکی بازو بند دارد، دیگری غرق در زرہ و در
خیابانها حرکت می کند. هنگام لشکرکشی در زدن اردو، نظم و ترتیب در کار نیست.
سربازان خود، خوراک و پوشاک خود را فراہم می کنند. سوداگران دنبال نظامیان حرکت
می کنند و گوشت و نان و میوہ بہ آنها عرضه می کنند. ہر کس پول دارد بہ او جنس می دهند
و ہر کس اعتبار دارد بہ او قرض می دهند و ہر کہ از این دو سرمایہ عاری است، بہ دزدی
و غارتگری و راہزنی می پردازد.» کمپفر در مورد تاکتیک جنگی ایرانیان می گوید: «کہ آنها
دہات را ویران و پلہا را خراب و مزارع را منہدم می کنند تا دشمن از لحاظ تأمین خوراک
در مضیقہ بیفتد. وی می نویسد کہ ایرانیان کمتر رویاروی دشمن قرار می گیرند، بلکہ بیشتر
از طریق غافلگیری و کمین کردن در کوہ و کمر بر سر دشمن از ہمہ جا بی خبر می ریزند. بہ نظر
کمپفر تعداد غلامان «قللرہا» در قشون ایران بین پانزدہ تا ہجده ہزار نفر و تعداد تفنگچیان بہ
پنجاہ ہزار نفر می رسد. این واحد نظامی بسیار نیرومند و چالاک، و با تفنگ و شمشیر و نیزہ
با دشمن می جنگند. توپخانہ ایران چندان ارزش نظامی ندارد.»^۱

سپاہیان و افسران ایران در اواخر عہد صفوی از ہرجہت منحط و فاسد شدہ بودند
و بجای فرا گرفتن فنون جنگی بہ خودآرایی می پرداختند. در اولین برخوردی کہ بین سپاہیان
عبدالہ خان با افاغنہ روی داد، ایرانیان شکست خوردند. افاغنہ بیست و پنج ہزار تومان زر مسکوک
از لشکر قزلباش گرفتہ بہ اردوی خود نقل کردند. و این سپاہیان با سربازانی می جنگیدند کہ
اکثر باگندم برشتہ غذای خود را تکافو می کردند... کرباسہای رنگین بہ تن داشتند و در
گل و باران کفشہای خود را درسی آوردند کہ ضایع نشود!...»^۲

بہ حکایت کتاب (ستم التواریخ)، «سلاحہای عہد شامسلطان حسین عبارت بود از
شمشیر، خنجر، کارد، تیروکمان، دستان و ریح و ناوک و تیر و تبر و مضراب و دشنہ و
تفنگ و طپانچہ و زرہ و چہارآیینہ و خود و ساعدبند و تنورہ و برگستوان. آن والانژاد را رکیب
خانہ بود پر از زین ہا و لجامہا و رکابہای زرینہ و سیمینہ، بعضی مرصع و بعضی سادہ و
یدکہای سروارید دوختہ و جلہا و کفل پوشہای مغتول دوختہ و زربفت.»^۳

مؤلف رستم التواریخ ضمن برشمردن مفاسد و انحرافات حکومت شاہ سلطان حسین
می نویسد: «در دستگاہ از بی تمیزی و عدم حساب و احتساب، چنان افراط و تفریطی در امور
لشکرآرایی و رعیت پروری روی داد کہ از تہی دستی غلامان خاصہ و عملہ جات دیوان عظمت
مدار پادشاہی، ہمہ کفش ساغری بہ پا و بی شلوار و تنبان بودند و زانو بر بالا نمی توانستند

۱. در دہزاد شاہنشاه ایران، پیشین، ص ۹۳.

۲. دکتر باستانی ہارزی، سیاست و اقتصاد صفوی، پیشین، ص ۴۶۱.

۳. (ستم التواریخ، پیشین، ص ۸۹).